

نکاتی در رابطه با حداقل دستمزد

دستمزدی ادنا



نگاتی و ارتباطه با حدائق استمیزه

مستند ادنا

من پون

بررسی و کنکاش در هر موضوع اجتماعی، بدون تعیین نسبت با نقاط عطف تاریخ مبارزه نه تنها غیرعلمی بلکه به میزان زیادی غیرممکن خواهد بود. قیام ژینا و جنبش زن زندگی آزادی، به عنوان لحظه‌ای که تاریخ اکنون ما را به پیش و پس از خود تقسیم می‌کند، مُهر خود را بر تمامی تحلیل‌ها و کنش‌های اجتماعی، سیاسی حک کرده است. لذا با توجه به اینکه در هفته‌های آینده نرخ حداقل دستمزد سال ۱۴۰۲ مشخص خواهد شد، تصمیم گرفتیم به یکی از عرصه‌های دائمی مبارزه در سطح جهان و ایران بپردازیم و با در نظر گرفتن برخی از خواسته‌های قیام اخیر نکاتی را در رابطه با موضوع حداقل دستمزد و مبارزات نیروهای کار مطرح کنیم. به عنوان مقدمه لازم است مختصراً و تیتروار به نکاتی اشاره کنیم؛

۱. متن پیش رو به دوگانه‌های کاذبی مثل صنفی، سیاسی یا معیشتی، مدنی قائل نیست و بر سرنگونی نظام حاکم در چارچوب مبارزه‌ای ضد سرمایه‌دارانه تأکید دارد.

۲. ما با هر شکلی از مناسبات تولید-قدرت که وکلای سلطنت‌طلب، ولی فقیه عادل و نمایندگان دموکراسی پارلمانی در پی احیاء، تحکیم و بازتولید آن هستند به این دلیل که منجر به شکل‌گیری اشکال دیگری از سلطه‌ی سرمایه می‌شود، مخالفت می‌ورزیم.

۳. برداشت ما از مفهوم کارگر، فارغ از تعاریفی مثل مولد یا نامولد، صنعتی یا خدماتی، عبارت است از مجموعه افرادی که؛ اولاً فقط از طریق فروش نیروی کار خود (به صورت اجباری) قادر به ادامه‌ی زندگی هستند. ثانیاً فاقد

کنترل و تصمیم‌گیری بر فرایند کار هستند. ثالثاً فاقد مالکیت بر ابزار تولید ثروت هستند. به این اعتبار معلمان، پرستاران و کارمندان نیز در زمره‌ی کارگران در نظر گرفته شده است. اما به منظور تسهیل در پیشبرد بحث و ایجاد تمایز میان بخش‌های متفاوت کارگران، در مواقعی از عبارت نیروهای کار نیز استفاده کرده‌ایم.

۴. از نظر ما بیکاران در مقام ارتش ذخیره‌ی کار و زنان خانه‌دار در مقام کارگران بدون مزد، در عرصه‌ی بازتولید اجتماعی دارای جایگاه تعیین‌کننده‌ای هستند و مبارزات آنان باید به صورت مستقل مورد توجه قرار گیرد. در عین حال در رابطه با موضوع حداقل دستمزد، عدم مشارکت این بخش از جامعه عملاً منجر به کاهش توان و رادیکالیسم مبارزه خواهد شد.

۵. پر واضح است که بررسی تجربیات گذشته و توجه به این اصل که؛ هر مبارزه‌ای تعمیم و تعمیق مبارزات پیش از خود است و تاریخ به نقطه‌ی صفر باز نخواهد گشت، کتمان‌ناپذیر است. در عین حال متن حاضر در راستای تاکید بیشتر بر تمایز فرم و محتوای مبارزات جاری، پس از قیام ژینا و بر ضرورت توجه به این بستر تاریخی تاکید دارد. در ادامه تلاش خواهیم کرد برخی رویکردهای متعارف و تاکنون موجود در رابطه با موضوع حداقل دستمزد را به طور مختصر بررسی و سرانجام پیشنهادات و نکاتی را برای تعمیم این عرصه‌ی نبرد به مبارزه‌ای انقلابی علیه سرمایه‌داری اسلامی در ایران، مطرح نماییم. واضح است که نقدی همه‌جانبه از طرف نیروهای انقلابی، از سویی منجر به تعدیل و اصلاح رویکرد ما خواهد شد و از سوی دیگر این مسئله را در ساحت عمومی به عنوان موضوعی برای گفتگوی جمعی میان نیروهای کار و سایر بخش‌های جامعه مطرح می‌کند. امید است در آینده، فراتر از نسخه‌های حاضر و آماده و ازپیش‌موجود، بتوانیم برش‌هایی از جامعه‌ی بدیل و حرکت در مسیر تحقق آن را ترسیم نماییم.

دستمزد ۱۴۰۲

با نزدیک شدن به روزهای پایانی سال ۱۴۰۱ مجدداً در فضای عمومی ایران سخنانی در رابطه با موضوع حداقل دستمزد سال آینده مطرح می‌شود. این بحث‌ها که غالباً نهادهای حکومتی و تشکل‌های وابسته به حکومت در آن مشارکت دارند، نهایتاً در پی کشف یک «رقم» است. مجلس، دولت و شورای عالی کار در تلاش هستند با اتکاء به آمارهای موجود در رابطه با میزان خط فقر، سبد معیشت خانوار، نرخ تورم و... به یک رقم «منصفانه» برای حداقل دستمزد سال آینده دست یابند. این خیمه‌شب‌بازی دولتی معمولاً با لایحه‌ی بودجه‌ی سال آینده که توسط دولت به مجلس ارائه می‌گردد آغاز و با جلسات مضحک شورای عالی کار که تا روزهای آخر سال ادامه دارد، به پایان می‌رسد. طبق اخبار رسمی، در لایحه‌ی بودجه‌ی ۱۴۰۲ دولت افزایش ۲۰ درصدی دستمزد در سال آینده را پیشنهاد کرده که البته مثل همیشه این اعداد در پیچ‌وتاب‌های بوروکراسی دولتی با بندها، تبصره‌ها و بی‌شمار عنوان گمراه‌کننده همراه است. مثلاً افزایش ۲۰ درصدی مربوط به کارکنان دولت خواهد بود، میزان افزایش دستمزد کارگران، بازنشستگان،

نیروهای نظامی و... در فرایندهای مخصوص به خود مشخص می‌شود. البته به سیاق سال‌های گذشته مشخص است که همین درصد اعلامی مبنایی برای همه‌ی نیروهای کار خواهد بود و با تغییری جزئی نهایی خواهد شد. شورای عالی کار نهادی ست زیرمجموعه‌ی وزارت کار که در پایان سال به منظور تعیین نرخ دستمزد کارگران، جلساتی را برگزار کرده و در طول سال نیز به صورت ماهیانه جلساتی برگزار می‌کند که از جمله نتایج آن عبارت است از اصواتی گوش‌خراش و بلاهتی سازمان‌یافته که در قالبی پژوهشی مطرح می‌شود. اعضای تشکیل‌دهنده‌ی شورا شامل نمایندگان از دولت، کارفرما و کارگران هستند که در فرایندی با نام سه‌جانبه‌گرایی، میزان حداقل دستمزد سال آینده را تعیین می‌کنند، البته نیازی به توضیح نیست که نمایندگان کارگران در نهادی دولتی، همان مزدوران حکومتی در قامت نمایندگان کارگران هستند. داستانی همیشگی که نتیجه‌ی آن پیشاپیش روشن است؛ سرکوب مزدی نیروهای کار.

اخیراً بیانیه‌ای از سوی برخی تشکلهای کارگری منتشر شده که خواهان پرداخت مبلغ ۲۵ میلیون تومان به عنوان حداقل دستمزد سال آینده هستند. این بیانیه به صراحت هرگونه تصمیم‌گیری در رابطه با دستمزد را که از بالای سر کارگران گرفته شود، مردود دانسته و دولت را فاقد صلاحیت لازم برای تصمیم‌گیری در این رابطه در نظر گرفته است. سال‌ها در میان تشکلهای کارگری این مسئله مطرح بوده که تمامی نیروهای کار باید از حداقل دستمزد و مزایای قانونی مندرج در قانون کار بهره‌مند شوند، اما به دلایل مشخصی در هیچ دوره‌ای این خواسته محقق نشده است. بخش‌های مختلف نیروهای کار به عناوین مختلف از شمول قانون کار خارج شده و حتی از حداقل دستمزد اعلام‌شده توسط حکومت که در بهترین حالت، صرفاً نیمی از هزینه‌های معیشتی را تأمین می‌کند نیز محروم هستند. اصلی‌ترین و البته فراوان‌ترین بخش از این نیروهای کار، زنان و کارگران شاغل در شاخه‌های خدماتی و پروژه‌ای هستند. فارغ از نرخ بالای بیکاری در میان زنان و مسئله‌ی کار خانگی که باید در ابعاد وسیعی مورد بررسی قرار بگیرد، زنان در زمره‌ی ارزان‌ترین و بی‌ثبات‌ترین نیروهای کار شاغل در ایران هستند. از این زاویه وضعیت اشتغال مهاجران با زنان شاغل بسیار مشابه بوده و ابزارهای دولتی برای تضعیف آنان تا حدی از منطقی واحد پیروی می‌کند. مثلاً هر دو گروه را با ابزاری واحد برای پذیرش انواع و اقسام بی‌حقوقی عقب می‌رانند، زنان را از ترس بازگشت به وابستگی به همسر/خانواده و مهاجران را از ترس تحویل به پلیس/دولت. زنان را تهدید به اخراج می‌کنند با این توجیه که آنان جایگاه یک «مرد سرپرست خانوار» را اشغال کرده و مهاجران را به واسطه‌ی تصرف موقعیت شغلی یک «نژاد آریایی» تهدید می‌نمایند. به این ترتیب زنان با موقعیتی مواجه هستند که هر لحظه ممکن است همان دستمزد اندک را هم از دست بدهند و هیچ تضمین یا پشتوانه‌ی قانونی هم برای آنها موجود نیست. بی‌ثبات‌کاران و کارگران شاغل در بخش‌های خدماتی نیز دارای مصائبی این‌چنین هستند. عدم وجود قرارداد کاری، نداشتن بیمه‌ی تأمین اجتماعی، بهره‌بردن از مزایای قانونی مثل، حق مسکن، بن کارگری، سنوات ماهیانه، حق شیفت و عدم ایمنی در محیط کار، همزمان با دستمزدی به مراتب کمتر از حداقل مصوب، بیانگر وضعیت مصیبت‌بار کارگران فعال در این بخش است.

با این وصف اولین موضوعی که در برابر نیروهای کار قرار می‌گیرد، ضمانت اجرایی و شروط تحقق حداقل دستمزد اعلامی توسط آنان است.

واقعی یا تخیلی / عملی یا غیرعملی

گفتگوهای عمومی در رابطه با دستمزد معمولاً همراه با تردیدها و پرسش‌هایی مثل «آیا دولت و کارفرما، قادر به تأمین دستمزد مورد نظر ما هستند؟» یا «آیا این خواسته مبتنی بر واقعیت‌های اقتصادی کشور است؟» هم‌زمان می‌شود. در این شرایط به نظر می‌رسد اصلی‌ترین ابزار برای ارزیابی مطالبه‌ی مورد نظر، تحقق یا عدم تحقق و واقعی یا غیرواقعی بودن آن است. اما این تمام ماجرا نیست، نتیجه‌ی منطقی این برخورد، نهایتاً به طرح مطالباتی مبتنی بر توانایی‌های نظام موجود در تحقق آنها ختم می‌شود. با اتکاء به این استراتژی، جنبش‌های اجتماعی باید با توجه به «ظرفیت‌ها» و «امکانات» دولت، استراتژی و برنامه‌های خود را تدوین نمایند. به این معنا، اهداف مبارزاتی تنها در دایره‌ی تنگ و محدودی که دولت‌ها ترسیم می‌کنند ممکن خواهد بود که نهایتاً منجر به بالفعل نشدن امکان‌های مبارزه برای افزایش دستمزد و محدودیت هرچه بیشتر درون قواعد تعیین‌شده‌ی دولت است که نتیجه‌ای جزء فقر و فلاکت به همراه نخواهد داشت.

واقعیت اینست که در مناسبات تولید سرمایه‌داری، از جمله اصلی‌ترین وظایف دولت، تحکیم انقیاد و تضمین استثمار است و دولت ماهیتاً در خدمت تأمین مقتضیات انباشت سرمایه عمل می‌کند. بنابراین تدوین نقشه‌ی راه مبارزاتی، مبتنی بر توانایی‌های دولت، یعنی بازی در میدانی که تمام قواعد را دولت یا به یک معنا منطق سرمایه تعیین کرده است. دولت‌ها در هیچ نقطه‌ای از جهان به دلیل خیرخواهی یا آنچنان که مدافعان وضع موجود از آن به عنوان «نماینده‌ی خیر عمومی» نام می‌برند عمل نمی‌کنند. آنچه تحت عنوان خدمات عمومی در برخی کشورها، از جانب دولت به رسمیت شناخته می‌شود، نتیجه‌ی وجود دولتی کارآمد یا دموکراتیک نیست، بلکه دقیقاً حاصل مبارزات طولانی و قهرآمیز مردم آن کشور بوده و دولت‌ها از سر حُسن‌نیت به هیچ خواسته و مطالبه‌ای پاسخ مثبت نخواهند داد بلکه دقیقاً از سر اجبار و فشار اجتماعی مجبور به اجرای برخی مطالبات خواهند شد. «میان دو حق این زور است که حکم می‌کند». به بیانی دیگر تقلیل مطالبات به امکانات دولت، نهایتاً منجر به نادیده گرفتن توان مبارزاتی کارگران و برون‌سپاری مبارزه به تعداد محدودی نماینده و سرگردان شدن در راهروهای پر پیچ‌وتاب بوروکراسی دولتی خواهد شد. تجربه‌ی مبارزاتی تا به امروز کارگران ایران در زمینه‌ی دستمزد، تا حد زیادی بیانگر همین واقعیت است.

دستمزد عادلانه برای کار عادلانه

یکی از گزاره‌هایی که بعضاً از سوی جریان‌های مختلف سر داده می‌شود دستمزد عادلانه برای کار عادلانه است. مهمترین

نماینده‌ی این شعار در داخل کشور جریانات به اصطلاح عدالت خواه هستند. جناحی حکومتی که نزد آنان دولت و کارفرما پدرانی خیرخواه بوده که باید برای مصلحت فرزندان خود (نیروهای کار) قدری نجیب و سخاوت مند باشند تا کارگران نیز بتوانند با بهره‌وری بیشتری دین خود را به سرمایه پردازند. این گروه خواهان افزایش دستمزد متناسب با خط فقر و تورم سالیانه هستند که باید به حکم عدالت اجرا شود. البته در مقاطعی با توصیه‌های حکیمانه‌ی برخی اقتصاددانان ظاهراً «سوسیالیست» مواجه بوده‌ایم که از طریق ضرب و تقسیم قصد داشتند رقم قابل تحقق دستمزد را به طبقه‌ی کارگر حقه نمایند و مخالفان این رقم را بی‌سواد و بی‌اطلاع می‌خوانند. از سوی دیگر افرادی هم هستند که فارغ از ترهاتی که در رابطه با نتوفتودالی بودن اقتصاد ایران بیان می‌کنند، بر عدم تحقق افزایش دستمزد به واسطه‌ی «ضعف بورژوازی مستقل و دموکراتیک» اصرار و پرداختن به موضوع دستمزد را فاقد اولویت دانسته و طرح مطالباتی که منجر به تقویت این جناح «فرضی» بورژوازی می‌شود را دارای اولویت می‌دانند. زیرا به‌زعم آنها در صورت تقویت این جناح از بورژوازی، طرح شعار دستمزد عادلانه برای کار عادلانه تحقق پیدا می‌کند.

در پاسخ به این شعار باید گفت؛ دستمزد پرداختی به نیروی کار در صورتی که با استانداردهای معیشتی تعریف شده نیز هم‌خوانی داشته باشد و یا اینکه با تعاریف مرسوم در نهادهایی مثل سازمان بین‌المللی کار منطبق شده باشد، کماکان پرداخت بخش کوچکی از کل ثروت خلق شده در فرایند تولید و خدمات است که صرفاً به منظور بازتولید نیروی کار و به عبارتی برای تضمین فرایند انباشت سرمایه، پرداخت می‌شود. در عین حال این عبارت در راستای تخفیف و کاهش آنتاگونیسم موجود در جامعه است و بر تفاهم و آشتی طبقاتی تاکید دارد در حالی که در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری مفاهیمی همچون عدالت، برابری، آزادی و... عباراتی صوری و بی‌محتوا هستند که تنها در صورت مبارزه علیه منطق حاکم بر روابط جامعه‌ی سرمایه‌داری، فعلیتی عینی پیدا خواهند کرد. تلاش برای افزایش نرخ دستمزد به مثابه یکی از اشکال مبارزه‌ی طبقاتی، نه به عنوان هدفی غایی که سرانجام منجر به اجرای عدالت شود، بلکه مبارزه‌ای دائمی در جهت تغییر توازن قوای طبقاتی در جامعه خواهد بود که در پیوند با سایر عرصه‌های مبارزاتی برای غلبه بر دیگر ستم‌ها، زمینه‌ی انهدام نظم موجود و تحول بنیادین را فراهم می‌آورد.

استناد به برخی قوانین

در سال‌های اخیر یکی از تاکتیک‌های مطالبه‌گری در زمینه‌ی دستمزد، استناد به بندهای قانون کار و یا قوانین مدنی، برای توجیه افزایش نرخ دستمزد متناسب با تورم (آن هم نرخ اعلامی توسط خود دولت) و اعتراض به ترکیب شورای عالی کار بوده است. در این راستا پرسش‌هایی مطرح می‌شود که اعتبار این شکل از مبارزه را حداقل درون ساختار جمهوری اسلامی، دچار خدشه می‌کند. آیا صرفاً پذیرش افزایش نرخ دستمزد متناسب با تورم، دارای ضمانت اجرایی برای تحقق مطالبه‌ی کارگران خواهد بود؟ با چه ساز و کاری می‌توان به صحت نرخ اعلامی از جانب دولت اطمینان حاصل کرد؟ آیا ابزاری برای کنترل تورم در سال آینده در اختیار نیروهای کار است که مانع از کاهش توان اقتصادی آنان شود؟ آیا در صورت تغییر ترکیب شورای عالی کار، دگرگونی اساسی در فرایند مبارزه‌ی

کارگران ایجاد خواهد شد؟ آیا کماکان مشکل بر سر نبود نمایندگان واقعی کارگران در این شورا است؟ آیا باید در قالب تعیین شده از جانب دولت مبارزه‌ی طبقاتی را پیگیری کرد؟ این موارد از جمله پرسش‌هایی است که نقصان‌های بنیادین این رویکرد را هرچه بیشتر نمایان می‌کند و ما در ادامه تلاش می‌کنیم امکان‌های فراروی از این نوع مطالبه‌گری را تا حدی به اشتراک بگذاریم.

افسانه‌ی افزایش تورم به واسطه‌ی افزایش نرخ دستمزد

یکی دیگر از بهانه‌هایی که در رابطه با انقباض سطح دستمزدها مطرح می‌شود، افسانه‌ای به نام افزایش تورم به واسطه‌ی افزایش نرخ دستمزد است. بهانه‌ای که غالباً از جانب گرایشی از اصلاح‌طلبان داخل ایران، در انتقاد به موضوع یارانه‌ی نقدی و سپس در رابطه با حداقل دستمزد مطرح می‌شود. این موضوع آن‌چنان طبیعی و واضح جلوه داده شده که برخی از فعالین کارگری و اجتماعی، زمانی که در رابطه با حداقل دستمزد سخن می‌گفتند این اصل را مد نظر داشته و در پی توجیه آن بودند. اما هسته‌ی سخت این گزاره به کدام قاعده اشاره دارد؟ این گزاره با استناد یا به عبارتی با سرهم‌بندی برخی مفاهیم اقتصاد کلاسیک، مخالف افزایش نرخ دستمزد به صورت عمومی و در قالب حداقل دستمزد سالیانه بوده و لذا مدعای «کارشناسان اقتصادی» محترم این است که با افزایش نرخ دستمزد، میزان تورم در جامعه افزایش یافته که از سویی تعادل عرضه و تقاضا مختل شده و از سوی دیگر هزینه‌ی تولید کالاها افزایش می‌یابد که در هر دو صورت، نتیجه‌ی آن تورم و افزایش قیمت کالاها خواهد بود. در نگاه این اقتصادخوانده‌های اصلاح‌طلب کنترل و مهار تورم در آینده‌ای نامعلوم در گرو کاهش یا انجماد دستمزدها است. فارغ از نقصان‌های این رویکرد، تجربه‌ی تاریخی مردم ایران در دولت‌های مختلف، پاسخ روشنی برای این ترهات را در دسترس قرار داده. با این حال باید گفت در چارچوب نقد اقتصاد سیاسی، این مواجهه با موضوع دستمزد چیزی نیست جز فریبکاریِ ردیلانه‌ی بورژوازی. مختصراً می‌توان بر این مسئله تأکید کرد که افزایش نرخ دستمزد، به طور خودکار منجر به افزایش قیمت کالاها نخواهد شد، بلکه منجر به کاهش میزان سود کارفرما می‌شود. به عبارتی این موضوع هم، برخلاف ادعاهای بورژوازی و نمایندگان آن، نه محصول عملکرد طبیعی و خودبه‌خودی بازار بلکه بر اساس توانایی طبقه‌ی حاکم در اعمال اراده‌ی خود بر اکثریت جامعه است. با این وصف افزایش نرخ دستمزد منجر به کاهش نرخ سود از میانگین آن شده و افزایش قیمت کالاها فقط در گرو توازن قوای طبقاتی جامعه است که ممکن یا ناممکن خواهد شد. حتی در صورت استناد به مفاهیم اقتصاد متعارف، لازم به ذکر است؛ در حالی که دستمزد اکثریت جامعه همیشه کمتر از میزان خط فقر یا همان سبد معیشت خانوار بوده، چطور ممکن است درآمد ماهیانه‌ای که قادر به تأمین مایحتاج اولیه‌ی کارگران نیست، تورم‌زا باشد؟ دستمزد زیر خط فقر، طبیعتاً صرف نیازهای اولیه‌ی خانواده‌ی کارگر خواهد شد و معلوم نیست چرا اگر یک کارگر بتواند ماهیانه میزان بیشتری غذا بخورد و یا لباس بخرد، تورم در کشور افزایش می‌یابد.

نرخ دستمزد، خط قرمز حاکمیت

می‌توان با اطمینان گفت که تمامی جناح‌های حکومت بر سر شیوه‌ی برخورد با موضوع حداقل دستمزد، عملکردی واحد دارند و از این

جهت موضوعی خاص در نظام سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری ایران است. در این رابطه با نگاهی اجمالی به روند افزایش دستمزد طی چهل سال اخیر، می‌توان نتیجه گرفت که سرکوب دستمزدی یک سیاست واحد در تمام دولت‌ها و اصلی‌خنده‌ناپذیر برای نظام سیاسی بوده است. لازم به یادآوری است که این مسئله دارای وجهی عام و جهانی بوده و یکی از اصلی‌ترین وظایف دولت‌های سرمایه‌داری در سراسر جهان است. در ادامه مختصراً بر مهمترین عناصر این مسئله در دو ساحت نقد اقتصاد سیاسی و مبارزه‌ی طبقاتی تمرکز می‌کنیم و تلاش خواهیم کرد به برخی عرصه‌های درهم‌تنیده و لحظات مشترکی اشاره کنیم که در خدمت استثمار و انقیاد کارگران عمل می‌کنند. به این ترتیب از زاویه‌ی نقد اقتصاد سیاسی باید گفت که؛ کارگران از طریق فروش نیروی کار خود و قرار گرفتن در فرایند ارزش‌افزایی فقط بخش اندکی از ثروت خلق‌شده در این فرایند را در قالب دستمزد دریافت می‌کنند که به منظور بازتولید اجتماعی و به عبارتی کسب توانایی‌های لازم برای کار کردن مجدد است. در اینجا مراد از بازتولید اجتماعی در معنای حداقلی آن عبارت است از؛ مجموعه هزینه‌هایی که کارگران برای امرار معاش، بهداشت، درمان، مسکن، حمل‌ونقل، آموزش و... صرف می‌کنند. بررسی نسبت دستمزد با سایر عوامل اقتصادی، ترسیم‌کننده‌ی تصویری کلی از میزان رفاه کارگران و نیز موقعیت اقتصادی آن کشور است. به این معنی دستمزد هم برای کارگران و هم برای کارفرما عنصری تعیین‌کننده بوده و در صورت افزایش آن، کیفیت بازتولید اجتماعی کارگران افزایش می‌یابد و در عین حال منجر به کاهش نرخ سود کارفرما از میزان میانگین خواهد شد. (برای پیشبرد بحث سایر عوامل اقتصادی و اجتماعی را ثابت در نظر گرفته‌ایم). در ایران طی چهل سال اخیر همیشه با سرکوب مستقیم دستمزدی مواجه بوده‌ایم، به عبارتی عواملی که منجر به خنثی‌سازی افزایش نرخ دستمزد سالیانه می‌شود، مثل: تورم، کاهش ارزش پول ملی، خصوصی‌سازی خدمات اجتماعی و... هم‌زمان بوده است با مقابله‌ی مستقیم دولت و کارفرمایان برای عدم افزایش سالیانه‌ی حداقل دستمزد. نتیجتاً نیروهای کار در وضعیتی قرار گرفته‌اند که اولاً حداقل دستمزد مصوب در ابتدای سال قادر به تأمین نیازهای اولیه‌ی آنها نخواهد بود و ثانیاً در طول سال هم با موج‌های تورمی، خصوصی‌سازی خدمات عمومی (مولدسازی) و کاهش ارزش پول ملی مواجه است که همان مقدار افزایش ناچیز دستمزد در ابتدای سال را هم کاملاً خنثی می‌کند.

رشد و تکوین فرماسیون اجتماعی سرمایه‌داری حاصل تاریخی خون‌بار و پر تلاطم بوده و تضاد درونی این شیوه‌ی تولید-قدرت، همراه با غلبه و سلطه‌ی طبقاتی بوده است. مبارزه‌ی کارگران علیه طبقه‌ی حاکم، یکی از گزینه‌های ستم‌دیدگان یا در نتیجه‌ی توصیه‌های گروهی خاص شکل نگرفته بلکه بخش جدایی‌ناپذیر و درونی این فرماسیون اجتماعی و در عین حال تنها راه غلبه بر آن است. مبارزه برای افزایش دستمزد نیز، لحظه‌ای مشخص در این فرآیند تخاصم‌آمیز است که هر تغییری در میزان آن فقط از مسیر مبارزه‌ای پیگیر از جانب نیروهای کار حاصل خواهد شد. در عین حال توازن قوای طبقاتی در جامعه خود نتیجه‌ی مبارزات تمامی محذوفان و مطرودان در بخش‌های مختلف جامعه است که در پیشبرد هر مبارزه‌ی مشخصی نقشی تعیین‌کننده دارد. به عبارتی افزایش قدرت سیاسی-اجتماعی مردم در مقابل حکومت، تا حدی میزان موفقیت آنها را در موقعیت‌های خاص مبارزاتی تعیین می‌کند. با این وصف نیروهای کار فقط از مسیر مبارزه‌ای سراسری و همه‌جانبه علیه حکومت قادر خواهند بود موضوعاتی مثل افزایش نرخ دستمزد را پیگیری نمایند. زیرا از سویی سرکوب دستمزدی از جانب بورژوازی ایران منطبق بر مقتضیات و الزامات انباشت سرمایه است و از سوی دیگر

طبقه‌ی حاکم به واسطه‌ی ماهیت استبدادی و با توجه به بحران‌های ساختاری، فساد، درگیری‌های بین‌المللی و... تمام امکانات را برای غلبه‌ی کامل بر کارگران و حفظ توازن قوای طبقاتی به نفع خود به کار بسته است. دولت‌ها در ایران تمام تلاش خود را کرده‌اند که با ارزان‌سازی نیروی کار (یا ارزان‌ترین نیروی کار جهان) از طرفی وظیفه‌ی طبقاتی خود را در جهت تحکیم منطق سرمایه، عملی کنند و از سوی دیگر از آن به عنوان مزیتی استثنایی در رابطه با کشورهای دیگر بهره‌مند شوند. در سالیان اخیر کارگران، معلمان، پرستاران و... اقداماتی را در جهت پیوند مطالبات مشخص با خواسته‌های عمومی کل جامعه انجام داده و بر ظرفیت فراگیر شدن مطالبه‌ی افزایش نرخ دستمزد در قامت خواسته‌ای عمومی تأکید داشته‌اند. این مطالبه در عین حال امکان‌هایی عملی برای ایجاد سازمانی طبقاتی را در اختیار کارگران قرار می‌دهد و زمینه را برای افزایش پیوند با سایر بخش‌های جامعه به منظور تغییر توازن قوای طبقاتی فراهم می‌کند. این مسئله از زاویه‌ای شباهت بسیاری با موضوع حجاب اجباری و مبارزه علیه آن دارد. زنان نیز از ۱۷ اسفند ۵۷ تا به امروز در پی تحقق این مطالبه و رفع سایر ستم‌های جنسیتی بوده‌اند اما در لحظه‌ای که جنبشی سراسری با محوریت آنان در سطحی عمومی و در پیوند با سایر مطالبات آغاز گردید، رفع ستم جنسیتی تبدیل به یکی از اولویت‌های مبارزاتی عموم جامعه شد و در عین حال پیگیری و همراهی آنها برای سرنگونی حکومت بیانگر این نکته است که زنان نیز تحقق خواسته‌های خود را در گرو افزایش قدرت جمعی مردم می‌دانند.

به عنوان سخن آخر در این بخش لازم است بر این موضوع تأکید نمایم که پس از جنبشی سراسری و عظیم، مانند آنچه در چند ماه اخیر تجربه کردیم، سطح خواسته‌های فوری مردم به سرنگونی حکومت مستقر ارتقاء یافته است، اما این بدان معنا نیست که جنبش مطالبه‌گری باید در جنبش سرنگونی ادغام شود. در این برهه‌ی تاریخی تمامی جنبش‌های مطالبه‌گری را می‌توان از زاویه‌ای، کنشی ایجابی و به عنوان وجوه نظری-عملی جامعه‌ی بدیل در نظر گرفت. به این معنا کنش انقلابی در گرو ایجاد ظرفیت‌های سیاسی و سازمانی برای فراتر رفتن از مطالبات فوری و نیز در دستور کار قرار دادن مبارزه با اشکال متفاوت ستم در تمامی عرصه‌های زندگی است. در ادامه بر این مسئله تمرکز خواهیم کرد که مبارزه برای افزایش دستمزد در شرایط امروز ایران، قادر است مبارزه‌ای علیه حکومت و در عین حال تلاشی برای ترسیم جامعه‌ی پس از جمهوری اسلامی باشد.

حداقل دستمزد به مثابه مطالبه‌ای عمومی

با توجه به توضیحاتی که پیش‌تر بدان اشاره کردیم، اشکال تاکنون موجود مبارزه برای افزایش نرخ دستمزد هرچند توانسته امتیازها و دستاوردهایی برای کارگران به همراه داشته باشد اما کماکان نقصانی تاریخی که نیروهای انقلابی با آن مواجه هستند را بی پاسخ باقی می‌گذارد. پرسشی که پس از اکثر اعتراضات سراسری و به خصوص دی ۹۶، آبان ۹۸ و قیام ژینا که مردم تکلیف خود را با تمام جناح‌های درون حاکمیت روشن کردند و خواستار سرنگونی جمهوری اسلامی شدند، بیش از پیش مطرح شده است؛ کارگران در قامت نیرویی سیاسی-اجتماعی چگونه می‌توانند در اعتراضات سراسری (فارغ از حضور در خیابان) نقش‌آفرینی نمایند؟ در ابتدا برخی پاسخ‌های متعارف به این پرسش را مرور خواهیم کرد؛ اپوزیسیون راست متناسب با جهت‌گیری سیاسی-طبقاتی خود کارگران را به

عنوان پیاده‌نظام اهداف سیاسی خود در نظر می‌گیرد و به هیچ‌وجه خواهان افزایش قدرت نیروهای کار نیست تا مبادا در فردای پس از سرنگونی، ادعاهایی شبیه به آنچه کارگران پس از انقلاب ۵۷ در قالب شوراها، کارگری و اداری مراکز تولیدی و خدماتی به دست خودشان مطرح کردند، تکرار شود. برخی از گروه‌های سیاسی نیز صرفاً نداشتن تشکل مستقل و سرکوب پلیسی را پاسخی برای این پرسش می‌دانند که معمولاً ادامه‌ی منطقی آن در سطح سیاسی، ترسیم مسیری دترمینستی و خوانشی خطی از تاریخ خواهد بود که نهایتاً به توصیه‌های حکیمانه در رابطه با مرحله‌ی انقلاب ملی-دموکراتیک ختم می‌شود و البته خزعلاتی آخرالزمانی، که انتظار فرج را باید بعد از استقرار دولت «دموکراتیک» و آموزش و تعلیم کارگران کشید. متأسفانه در سال‌های اخیر با همه‌ی تلاش‌ها و رزمندگی‌های کارگران، معلمان و پرستاران، اقداماتی که بیانگر درکی سراسری، اجتماعی و سیاسی از مسئله‌ی دستمزد باشد به ندرت صورت گرفته است. این ضعف به طور مشخص در رابطه با معلمان که به حق، در سالیان اخیر سازمان‌یافته‌ترین و فعال‌ترین بخش نیروهای کار بوده‌اند و تعدادی از فعالین آنان متحمل حبس‌های طولی‌المدت شده‌اند نیز قابل مشاهده است. با نگاهی اجمالی به برخی از گفتگوها و مواضع معلمان، می‌توان بنیان‌های این نقصان را در چند مورد خلاصه کرد: اولاً برخی از فعالین که دارای برداشتی فرهنگی از مفهوم طبقه بودند، معلمان را به عنوان اعضای طبقه‌ی متوسط در نظر می‌گرفتند که در محتوا و شکل مبارزه با طبقه‌ی کارگر متفاوت است. ثانیاً به واسطه‌ی تمرکز بر مطالبه‌ای خاص که از آن به عنوان **اجرای طرح همسان‌سازی** یاد می‌شد، نه تنها قادر به همراهی بخش‌هایی از معلمان حق‌التدریسی و کارنامه سبزها نشدند بلکه با دیگر نیروهای کار نیز پیوندی برقرار نکردند. ثالثاً به منظور همبستگی و اتحاد با بخش‌های دیگر جامعه صرفاً به طرح مطالباتی چون آموزش رایگان، اکتفا کردند. البته تلاش‌هایی برای اقدامات مشترک با دانشجویان در راستای شعار آموزش رایگان صورت گرفت که به دلیل شیوع کرونا و تعطیلی دانشگاه و نیز دستگیری و تعلیق دانشجویان پس از دی‌ماه ۹۶، به سرانجام نرسید. به این ترتیب با توجه به اعتصابات و تجمعات سراسری و درخشان معلمان در سال‌های اخیر، دقیقاً در لحظه‌ای که نشانه‌هایی از غلبه بر نقصان‌های یادشده قابل مشاهده گردید، دستگاه سرکوب نیز با شناسایی خطر اصلی، یعنی امکان اتحاد و پیوند معلمان و سایر نیروهای کار (که تبلور آن فراخوان تجمع اعتراضی در روز کارگر امسال بود)، بخش قابل توجهی از فعالین کارگری و معلمان را در اردیبهشت امسال دستگیر و با احکام سنگین مواجه کرد. فارغ از اختلافاتی که به واسطه‌ی دیدار برخی معلمان با فعالین سندیکایی فرانسوی در صفوف معلمان ایجاد شد، دستگیری و احضار گسترده‌ی آنان مانع از گفتگویی انتقادی برای مرتفع کردن این موانع گردید که از جمله نتایج بی‌توجهی به این ضعف‌ها را می‌توان در عملکرد شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی در ماه‌های اخیر، مورد توجه قرار داد. شورای هماهنگی و کانون‌ها از ابتدای قیام ژینا، تمامی تمرکز خود را بر روی فراخوان اعتصاب عمومی گذاشته بودند، هرچند برای توضیح و تشریح این کنش از عبارت اعتصاب سیاسی استفاده می‌شود اما مازاد عملی فراخوان‌های شورا به غیر از استان کردستان عملاً در سایر بخش‌های کشور، تحقق نیافت. در اینجا قصد نداریم اعتصاب سیاسی و تلاش‌هایی که در این زمینه صورت گرفته را نادیده بگیریم بلکه با استناد به یکی از اشکال مبارزه در ایام قیام، در پی آن هستیم که نشانه‌هایی از ضعف‌های برشمرده را در ساحت پراتیک سیاسی-طبقاتی برجسته نماییم. به عبارتی در این مرحله نیز با تداوم همان ضعف‌ها اما با وجوهی متفاوت روبرو هستیم، اولاً تحلیل توان مبارزاتی معلمان در عرصه‌ای که برخلاف مطالبات جاری،

دارای کمترین میزان تجربه‌ی مبارزاتی هستند. ثانیاً آتکای بیش از حد به جایگاه اجتماعی خود به واسطه‌ی درکی مغشوش از عضویت در «طبقه‌ی متوسط». ثالثاً با توجه به دستگیری‌های گسترده‌ی فعالین به عوض بازماندنیابی و برقراری ارتباط ارگانیک با بخش‌های دیگر جامعه، به همراهی صرف با فراخوان‌های عمومی اکتفا کردن. نهایتاً باید گفت که در خوش‌بینانه‌ترین حالت نقصان‌های موجود محصول درکی ناقص از برخی مفاهیم و ایراداتی مقطعی و تاکتیکی در فرایند مبارزه بوده و در بدبینانه‌ترین حالت باید به گرایش و جهت‌گیری سیاسی-طبقاتی مشخصی در میان تعدادی از معلمان و فعالین آنها اشاره کرد. به هر ترتیب از نظر ما تبدیل موضوع حداقل دستمزد به مطالبه‌ای عمومی، نه فقط به میانجی‌رزمندگی و رشادت فعالین بلکه از طریق مشارکت هرچه بیشتر مردم و کنش فعال این سوژه‌های سیاسی در امر مبارزه حاصل خواهد شد و در همین حال افزایش توان مردم در گرو کنشی جمعی با حداکثر دموکراسی و حداقل بروکراسی، تغییر توازن قوا در جامعه را ممکن خواهد کرد. در ادامه تلاش می‌کنیم پیشنهادی که از سوی بر مبارزات پیشین اتکاء دارد و از سوی دیگر امکان غلبه بر نقصان‌ها و فراروی از تجربیات تا به امروز را ممکن می‌کند، مطرح نماییم.

در گام نخست لازم است تمامی بخش‌های متشکل نیروهای کار اعم از معلمان، کارگران، پرستاران، کارگران پروژه‌ای و... که دارای تجربیات مبارزاتی در این زمینه هستند فراخوانی عمومی منتشر نمایند و در رابطه با نرخ حداقل دستمزد سال جدید، نظرسنجی‌ای سراسری را ترتیب دهند و به عبارتی موضوع حداقل دستمزد را نه در مقام امری دولتی بلکه به عنوان مسئله‌ای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی که مردم و سازمان‌های سیاسی-طبقاتی آنان باید در مورد آن تصمیم بگیرند، مطرح نمایند. در این مرحله حضور هرچه بیشتر کمیته‌های انقلابی و تشکل‌های زنان دارای اهمیتی بسیار است زیرا از سوی موضوع دستمزد، از حالتی تخصصی که فقط «کارشناسان» اقتصادخوانده باید در مورد آن اظهارنظر کنند خارج می‌شود و از سوی دیگر بیان‌کننده‌ی مواجهه‌ی نیروهای انقلابی با مسائل اجتماعی و جهت‌گیری مبارزاتی آنان خواهد بود. به این ترتیب بیکاران و زنان خانه‌دار نیز می‌توانند در مورد حداقل دستمزد سال آینده اظهارنظر و مشارکتی فعال داشته باشند، در این میان حتی امکان مطرح شدن برخی خواسته‌های سازمان‌های زنان در باب دستمزد خانگی نیز در دسترس خواهد بود. باید توجه داشت که در فراخوان مورد نظر علاوه بر اینکه هیچ‌یک از بخش‌های جامعه که از طریق فروش نیروی کار خود قادر به امرار معاش هستند، نباید نادیده گرفته شوند، در ضمن در جهت تقویت و افزایش توان مبارزاتی سایر گروه‌هایی که به میانجی یکی از اعضای خانواده با موضوع دستمزد درگیر هستند (دانش‌آموزان و دانشجویان) و گروه‌هایی که به واسطه‌ی جایگاه آنان در امر بازتولید، از دریافت دستمزد محروم هستند (زنان) باید در نظر گرفته شوند، بازنشستگان، سالمندان و بیکاران نیز از جمله گروه‌هایی هستند که باید در این رابطه مشارکت داشته باشند.

اخیراً منشوری با عنوان **مطالبات حداقلی** با امضای ۲۰ تشکل صنفی و مدنی منتشر شده که با توجه به نکاتی که مطرح شده قادر خواهد بود قدم ابتدایی را بردارد. با توجه به بازخورد گسترده‌ی این منشور در فضای عمومی، انتظار می‌رود که فراخوان تعدادی از تشکل‌ها و سازمان‌های مدنی برای گفتگویی جمعی در رابطه با موضوع حداقل دستمزد، حتی با اقبال بیشتری نیز مواجه شود. (توجه به این نکته و جایگاه منشور در فرایند مبارزات آینده را به فرصتی دیگر موکول می‌کنیم) می‌توان تعیین نرخ حداقل دستمزد را به صورت یک پیشنهاد در فراخوان مورد نظر بیان کرد و با ایجاد پلتفرمی مناسب، امکان مشارکت سایر افراد شرکت‌کننده در این

نظرسنجی برای تعیین نرخ نهایی فراهم آید. تمامی نیروهای کار، زنان، بیکاران، بازنشستگان و... می‌توانند از طریق همراهی با این فراخوان به میزان زیادی دولت را به عنوان نهاد تصمیم‌گیرنده در تعیین نرخ دستمزد بی‌اعتبار نمایند و با تاکید بر رقم مورد توافق قرارگرفته در سطح عمومی، تمامی بخش‌های جامعه را به منظور مبارزه در جهت تحقق این امر فرا بخوانند. لازم به یادآوری است این پیشنهاد به معنای ساده‌سازی امر مبارزه با یکی از متوحش‌ترین حکومت‌های تاریخ نیست. ما تصور نمی‌کنیم بعد از این فراخوان کارگران، زنان خانه‌دار یا بیکاران سازمان‌های خود را تشکیل می‌دهند و علیه کارفرما و دولت به فوریت به مبارزه برمی‌خیزند، تمامی دشواری‌های موجود از جمله شدت سرکوب پلیسی، موانع موجود در راه ایجاد تشکل، وجود اختلافات سیاسی و... را نادیده نمی‌گیریم بلکه بر این مسئله اصرار می‌ورزیم که مشارکت جمعی و فعال تمامی نیروهای تولیدی و بازتولیدی در موضوع نرخ دستمزد باعث شکل‌گیری چشم‌اندازی خواهد شد که هر بخش قادر خواهد بود، متناسب با مقتضیات، الزامات، میزان رزمندگی، تجربه‌ی مبارزاتی و سایر عوامل، اقدامات لازم را در دستور کار قرار دهد و با وجود توافقی که در سطح عمومی حاصل شده است، علاوه بر افزایش اعتماد به نفس مبارزان، پیش‌روی هر بخش در تحقق این مطالبه، در مقام دستاوردی اجتماعی-سیاسی برای تمامی افراد جامعه باشد و در عین حال منجر به انتقال تجربیات مبارزاتی برای رسیدن به یک هدف مشترک شود.

در این قسمت لازم دانستیم در رابطه با دستمزد برای کار خانگی که از زاویه‌ی مسئله‌ی حداقل دستمزد می‌تواند ظرفیت‌های مبارزاتی را بالفعل نماید، نکاتی را بیان کنیم. مسلماً زنان انقلابی و فعالین این عرصه تحلیلی جامع و ارزیابی مشخصی از این خواسته، در موقعیت ایران دارند. ما صرفاً به عنوان مسئله‌ای اندیشیدنی و فارغ از تمامی اختلافات مفهومی، استراتژیک و مقتضیات عملی‌ای که زنان در فرایند مبارزه با آنها درگیری دارند به این مطالبه می‌پردازیم. از این رو با در نظر گرفتن اینکه گروهی از زنان در راستای دستمزد برای کار خانگی اقداماتی را ترتیب می‌دهند، مشارکت آنان در تعیین نرخ حداقل دستمزد می‌تواند باعث تقویت هرچه بیشتر این کنش در سطح عمومی گردد، واضح است که دستمزد به زنان خانه‌دار باید از جانب دولت پرداخت شود و نرخ آن نیز متناسب با حداقل دستمزد توافق‌شده در عرصه‌ی عمومی باید محاسبه گردد. فارغ از ابعاد فنی مسئله که ممکن است با توجه به تعداد فرزندان، سن، محل سکونت و... تغییراتی را در این محاسبه رقم بزند، لازم خواهد بود از سویی به فرایند همراهی و همکاری سایر بخش‌های جامعه و از سوی دیگر به اشکال مبارزه و مقاومت زنان برای تحقق این مطالبه توجه بیشتری کرد. به عبارتی با یکی از دشوارترین و در عین حال پرتنش‌ترین عرصه‌های مبارزه روبرو خواهیم بود، به این معنی که این خواسته برای هر نظام سیاسی پس از جمهوری اسلامی که درون مناسبات دولت-سرمایه عمل کند، غیرقابل پذیرش است، البته آنچنان که پیش‌تر گفته شد هر خواسته یا مطالبه‌ای فقط به میانجی اقدام جمعی و قهر سیاسی به سرانجام خواهد رسید. این وضعیت برای بیکاران نیز تا حدی از همین قاعده پیروی می‌کند به این خاطر که در صورتی که به زنان خانه‌دار و بیکاران دستمزدی پرداخت شود در قدم اول فرایند انباشت سرمایه دچار اختلال خواهد شد و کارکرد آنها در مقام ارتش ذخیره و کارگران بدون مزد در ساحت بازتولید، بلاموضوع خواهد شد. مطالبه‌ی دستمزد برای کار خانگی در صورتی که در دستور کار نیروهای انقلابی قرار بگیرد ایشان باید همزمان با ترسیم نقشه‌ی مبارزاتی، اقدام به توضیح و اقناع را در سطح سراسری عملی نمایند. در عین حال زنان خانه‌دار نیز می‌توانند با ایجاد اخلاص در فرایند کار خانگی در این مسیر اقداماتی را

سامان دهند. به طور مثال زنان خانه‌داری که فرزندان محصل دارند می‌توانند از طریق گفتگو و توافق با سایر مادرانی که فرزندانشان در یک مدرسه تحصیل می‌کنند و در همکاری با خود فرزندان و معلمان مسئولیت‌هایی که در این زمینه به عهده آنان بوده را به حالت تعلیق درآورند و یا اینکه در انجام اموری همچون خرید مایحتاج و استفاده از آنها در خانه، اخلاص ایجاد کنند. لازم به یادآوری است مثال‌های فوق در زمینه‌ی بحث حداقل دستمزد و تبدیل آن به مطالبه‌ای عمومی مطرح شده و پرداختن به سایر موضوعاتی که در رابطه با زنان خانه‌دار منجر به تحکیم ستم مردسالاری می‌شود نیاز به فرصتی دیگر دارد. نهایتاً و به عنوان سخن پایانی در این رابطه باید به متنی که اخیراً توسط برخی از فعالین زنان به عنوان مطالبات زنان مطرح شده اشاره کنیم، از نظر ما این فعالین با توجه به رویکرد رادیکال و اشرافی که بر مسائل زنان دارند می‌توانند در زمینه‌ی دستمزد برای کار خانگی در ایامی که بحث‌های عمومی درباره‌ی حداقل دستمزد مطرح می‌شود، آنچنان که در بیانیه‌ی یادشده عمل کردند به نحوی ایجابی اعلام موضع کنند.

اتخاذ موضع جنبشی در رابطه با حداقل دستمزد

قیام‌های سراسری در چند سال اخیر و به خصوص قیام ژینا بیانگر این ویژگی بوده که سرنگونی و تحول بنیادین در نظام سیاسی به عنوان اولویت و خواسته‌ای حداقلی از جانب مردم مطرح می‌شود و دستیابی به هر میزان از آزادی، برابری و عدالت را منوط به سرنگونی و به زیر کشیدن جمهوری اسلامی کرده است. پیش‌تر به مواجهات متعارفی که در رابطه با موضوع حداقل دستمزد از سوی برخی فعالین صورت می‌گرفت اشاره کردیم، برداشت عمومی در این زمینه نیز با ارجاع به همین موارد به سراغ مسئله‌ی دستمزد می‌رفت اما با بحرانی‌تر شدن اوضاع اقتصادی و عیان شدن هرچه بیشتر تضادها میان مردم و حکومت، ضرورت فراروی و ایجاد تغییراتی در استراتژی مبارزاتی بیش از پیش مورد توجه قرار گرفته است. حکومت در مقابل هر نوع اتحاد و همبستگی که برای تحقق مطالبه‌ای شکل گرفته باشد، با ابزار سرکوب پاسخ می‌دهد، افزایش نرخ دستمزد نیز به عنوان یکی از خط قرمزهای طبقه‌ی حاکمه، به اشکال مختلف چه از طریق اعمال تورم و کاهش ارزش پول ملی و چه به نحوی مستقیم، مورد تهاجم قرار گرفته است. مجموعه اقداماتی که با استناد به قوانین و سطح توانایی‌های دولت برای افزایش حداقل دستمزد انجام گرفته آنچنان که توضیح دادیم، علاوه بر ایجاد محدودیت در مبارزه‌ی سیاسی-طبقاتی، کماکان بر بنیانی استوار است که مبارزه را امری تجویزی و از بالا به پایین در نظر می‌گیرد، به عبارتی تقسیم کار موجود در مناسبات اجتماعی جامعه‌ی سرمایه‌داری را به عنوان اصلی مرکزی در مبارزه فرض گرفته و مطالبه برای افزایش نرخ دستمزد را به متخصصان امر (تعدادی از فعالین) واگذار می‌کند. این مسئله تنها در همین نقطه باقی نخواهد ماند و نهایتاً به تأیید نوع خاصی از نمایندگی که در دموکراسی‌های صوری ظهور و بروز پیدا می‌کند، ختم خواهد شد. در عرصه‌ی سیاسی «حسن نیت» و «سلامت» افراد تضمین‌کننده‌ی رادیکالیسم اقدامات آنها نخواهد بود بلکه بنیان فکری و منطق حاکم بر پراتیک، جایگاه آنان را مشخص خواهد کرد. پیشروی نیروهای کار در چند سال اخیر و به‌کارگیری مفاهیمی چون **اداره‌ی شورایی** نویدبخش تغییری در فرم و محتوای مبارزه است، اداره‌ی شورایی نه به عنوان گونه‌ای نهاد یا تشکل بلکه به مثابه‌ی نوعی سیاست‌ورزی که هم در عرصه‌ی تصمیم‌گیری و هم در عرصه‌ی استراتژیک، نقطه‌ی تأکید را بر خرد جمعی دموکراتیکِ اکثریت و سیاسی شدن

سوزها می‌گذارد، دارای وجهی تعیین‌کننده است و از این رو اتکاء بر قدرت جمعی با در نظر گرفتن آنتاگونیسم موجود در مناسبات سرمایه‌داری، اندیشیدن به امکان‌های جامعه‌ی بدیل و فراتر رفتن از نسخه‌های تاکتونی را ممکن خواهد کرد. تجربیات مبارزات ضدسرمایه‌دارانه در سراسر جهان و بیش از یک قرن مبارزه‌ی نفس‌گیر مردم ایران در مقابل ارتجاع سلطنتی و اسلامی، امکان‌های بدیعی را در برابر ما قرار می‌دهد، قدرت‌گیری شوراها در کردستان، ترکمن‌صحرا، کارخانه‌ها و محلات در ابتدای انقلاب ۵۷ و اعلام تشکیل شورا و برگزاری مجامع عمومی در میان کارگران هفت‌تپه، فولاد اهواز، معلمان و نیز کارگران پروژه‌ای در صنعت نفت، منجر به اضطراری مبارزاتی شده که در این برهه‌ی تاریخی می‌توانیم از طریق شیوع و تعمیم اداره‌ی شورایی در مبارزات سراسری، گامی بلند در جهت ترسیم جامعه‌ی بدیل برداریم.

تلاش برای تبدیل شدن یک مطالبه به خواستی عمومی در صورتی به ثمر خواهد نشست که مسئله‌ی مورد تاکید دارای وجهی عینی بوده و در تجربه‌ی زیسته‌ی افراد، جایگاه مشخصی داشته باشد. به عبارتی توجه به موضوع حداقل دستمزد یک انتخاب شخصی یا ترجیح عده‌ای خاص نیست که بخواهند تراوشات ذهنی خود را به شکلی غیرارگانیک به جامعه تزریق نمایند، بر کسی پوشیده نیست که در چارچوب مناسبات سرمایه‌دارانه اکثریت مردم فقط از طریق فروش نیروی کار خود قادر به زندگی هستند، نرخ دستمزد و کیفیت خدمات اجتماعی همچون؛ بهداشت، درمان، آموزش، حمل‌ونقل و مسکن، بیان‌کننده‌ی میزان رفاه در زندگی است و البته میانگین دستمزد دریافتی در هر جامعه با میزان خدمات عمومی رایگان و همگانی نسبتی مشخص دارد که در اینجا فرصت پرداختن به آن نیست. با در نظر گرفتن این نکته، برای تبدیل شدن حداقل دستمزد به مطالبه‌ای عمومی لازم است تمامی مردم نسبت به این موضوع حساس و در جهت تحقق آن اقداماتی را سامان دهند. بدین‌منظور باید از محدودیت‌های محیط کار فراتر رفت و بخشی از مبارزه را در سطح جامعه پیگیری کرد، به دلیل تنوع و تفاوت‌های موجود در بخش‌های مختلف نیروهای کار، زنان، بیکاران و... امکان ترسیم یک برنامه‌ی همه‌جانبه وجود ندارد و مسلماً تشکیل هسته‌ها و کمیته‌هایی در این زمینه که با اتکاء به خرد جمعی و خلاقیت مبارزاتی، تصمیماتی را اتخاذ می‌کنند، ضرورتی کتمان‌ناپذیر است. ما در اینجا تلاش خواهیم کرد منطق و هسته‌ی سخت‌ رویکرد خود را بیان کنیم و با ارجاع به حوزه‌ای مشخص که سابقه‌ی حضور در آن را داشته‌ایم در روشن‌تر شدن مسئله گام برداریم.

برای تدقیق بیشتر تیتز این بخش باید بگوییم، اتخاذ موضع جنبشی به معنای این است که تمامی بخش‌های مشارکت‌کننده در تعیین حداقل دستمزد باید پیشنهادی برای کنشگری فعال مردم استفاده‌کننده از کالا یا خدمات تولیدی داشته باشند، به عبارتی می‌توان رو به جامعه، مبارزه برای حداقل دستمزد توافقی را اعلام کرد و در عین حال از آنان خواست که در این مسیر به آنها بپیوندند. به این اعتبار اولاً کارفرما یا دولت تحت فشار قرار خواهند گرفت زیرا به واسطه‌ی عمومی شدن مطالبه، هزینه‌ی سرکوب پلیسی و عدم تحقق خواسته‌ی افزایش دستمزد بیشتر می‌شود، ثانیاً زمینه برای فریبکاری‌های دولت و کارفرما که افزایش دستمزد را به ضرر مصرف‌کننده و باعث افزایش قیمت کالاها معرفی می‌کنند، متزلزل می‌شود. (افزایش حداقل دستمزد آنچنان که پیش‌تر به آن اشاره کردیم باعث افزایش قیمت‌ها یا تورم نخواهد شد بلکه منجر به کاهش نرخ سود کارفرما یا دولت خواهد شد) پس احتمالاً به میانجی این رویکرد، آنتاگونیسم طبقاتی تا حدی در مدار صحیح خود قرار می‌گیرد و منافع عام مردم با منافع خاص طبقه‌ی حاکمه و نمایندگان آنان در

واحدهای تولیدی و خدماتی در تعارضی آشتی‌ناپذیر، در مقابل یکدیگر صف‌آرایی می‌کنند. این مواجهه با موضوع حداقل دستمزد امکان‌های دیگری را فراهم می‌آورد که نقصان‌های موجود در فراخوان‌های تحریم برخی کالاها، که در ابتدای قیام ژینا مطرح بود، را تا حدی مرتفع می‌کند (در فرصت دیگری به این نکته بیشتر می‌پردازیم). به طور مثال کارگران شاغل در کافه-رستوران‌ها را در نظر بگیرید، این بخش از نیروهای کار تقریباً از شمول قوانین کار خارج هستند، دستمزدی به میزان ۳۰ تا ۴۰ درصد خط فقر، فاقد قرارداد کاری، بیمه‌ی تأمین اجتماعی و سایر حقوق قانونی هستند. در صورتی که کارگران با توجه به حداقل دستمزد توافقی شروع به مقابله با کارفرمایان خود نمایند با در نظر گرفتن خطر اخراج و بی‌ثباتی شغلی آنها به واسطه‌ی عدم پشتیبانی قانونی، چگونه می‌توان به افزایش توان مبارزاتی آنان یاری رساند؟ در حالی که توازن قوا به نفع کارفرمایان بوده و نرخ بالای بیکاری باعث در دسترس بودن نیروی کار ارزان است و در موقعیت نبود اتحادیه و سندیکا، کدام نهاد در حمایت از کارگران وارد این میدان نابرابر می‌شود؟ پاسخ تمامی این سوالات مثل روز روشن است. معمولاً کارگران با اولین درخواست افزایش دستمزد با جمله‌ی «همینی که هست! تو آزادی و اختیار داری که این شرایط را بپذیری و یا اینکه در پی شغلی دیگر بگردی...» مواجه می‌شوند. حداکثر آزادی از نظر کارفرما، انتخاب میان کار کردن با دستمزدی که برای بقاء نیز کافی نیست و مرگ بر اثر گرسنگی و فقر است. در این وضعیت می‌توان چهار اقدام را به طور همزمان در دستور کار قرار داد؛ ۱. کارگران در بیانیه‌ای رو به جامعه و کارفرمایان، حداقل دستمزد توافقی شده با سایر نیروهای کار را به عنوان مطالبه مطرح نمایند. پیشنهاد ما این است که در این مرحله، جمعی (که می‌توان آن را کمیته‌ی اعتصاب نامید) غیرعلنی اقدام به انتشار این بیانیه نمایند تا در ابتدای فعالیت با ضربه‌ی امنیتی مواجه نشوند، مخفی یا علنی بودن یک انتخاب یا سلیقه‌ی شخصی نیست بلکه محصول تحلیل مشخص از شرایط مشخص است. از سوی دیگر برای سایر کارگران نیز خطر امنیتی را کاهش می‌دهند زیرا آنها می‌توانند با استناد به بیانیه‌ی یک گروه غیرعلنی که در فضای عمومی منتشر شده به مبارزه بپیوندند. ۲. بیانیه، سایر نیروهای کار را مورد خطاب قرار دهد و از آنها بخواهد به هر شکلی که می‌توانند آنها را در این امر یاری نمایند. پیشنهاد ما دعوت به انجام اعتصاب نمادین است و تلاش برای ارتباط‌گیری و انتقال تجربیات با جمعی که بیانیه را صادر کرده، البته با در نظر گرفتن الزامات و مقتضیات امنیتی. ۳. در بیانیه به ضرورت همراهی مشتریان و چگونگی مشارکت فعال آنان در تحقق مطالبه‌ی کارگران تاکید شود. پیشنهاد ما ایجاد کمیسیون تحریم است، می‌توان لغو تحریم را به اعلام تحقق مطالبه از سوی کارگران، منوط کرد. ۴. درخواست از بیکاران و افرادی که در جستجوی کار در کافه یا رستوران هستند برای عدم پذیرش شغلی که برای آن دستمزدی کمتر از دستمزد مطالبه شده در نظر گرفته شده است. ما پیشنهاد می‌کنیم برای همراهی بیشتر افراد جوای کار گزینه‌ی پذیرش شغل با حداقل دستمزدی که در مطالبه مطرح شده، لحاظ شود. به این دلیل که اولاً استخدام فرد جدید به جای کارگر معترض معمولاً با هدف پرداخت دستمزد کمتر خواهد بود و عملاً احتمال آن بسیار پایین است. ثانیاً در صورتی که کارفرما به دلایل دیگری کارگر را اخراج نماید و فردی را با دستمزد بالاتر استخدام کند فرصت برای سایر کارگران به منظور فشار بیشتر بر کارفرما افزایش خواهد یافت. در نهایت باید گفت، ارجاع به بی‌ثبات کاران به معنای نادیده گرفتن کارگران رسمی و قراردادی نخواهد بود، مسلماً در صورتی که این اقدام توسط کارگران نفت، فولاد، ذوب آهن، خودروسازی و حتی معلمان صورت بگیرد تأثیری گسترده بر سایر بخش‌ها خواهد گذاشت اما تمرکز بیش از حد بر

آنها و هم‌زمان عدم توجه به کارکنان دفتری، کارگران خدماتی و بی‌ثبات‌کاران باعث شده بخش قابل توجهی از کارگران عملاً از برنامه‌ی مبارزاتی کنار گذاشته شوند.

لازم است تاکید نماییم که با این اقدامات نیز پیروزی و تحقق مطالبه به هیچ‌وجه تضمین شده نخواهد بود، پارامترهایی از جمله تعطیلی بنگاه اقتصادی، پذیرش دستمزد کمتر توسط کارگرانی که تحقق منافع خود را در گرو تحقق منافع جمعی نمی‌بینند، اختلاف‌افکنی کارفرما به منظور انشقاق در میان کارگران و... به عبارتی ما تصور می‌کنیم این مواجهه امکان‌های بیشتری را در اختیار مبارزان قرار می‌دهد و احتمال افزایش و ثبات دستاوردهای نیروهای کار را در نبرد با هر حکومتی ممکن می‌کند. در نهایت شروط عملی دیگری در این فرایند وجود دارد که از جمله‌ی آنها ایجاد کمیته‌های اعتصاب در هر محل کار، افزایش هزینه‌ی اجتماعی برای کارفرمایان از طریق فعالیت رسانه‌ای، داشتن طرحی دقیق از اولتیماتوم، انتشار روایات از محل‌های کار و بیان اشکال مختلف ستم جنسیتی، طبقاتی، قومیتی و نیز خدشه‌دار کردن تمایلات ناسیونالیستی با اشاره به وضعیت کارگران مهاجر که وضعیتی به مراتب دشوارتر از سایرین دارند و...

در پایان لازم است بر این نکته تاکید نماییم که هر تلاشی برای مداخله و تغییر جامعه، فقط به مثابه کنشی سیاسی، قابل درک و تحلیل است که نتیجتاً محصول مجموعه‌ای از افکار، رویکردها و تجربیات زیسته خواهد بود. در مسیر تخریب وضع موجود و ساختن جهانی نو پایبندی به آزادی و برابری هسته‌ی سخت مبارزهای رهایی‌بخش است. البته آزادی و برابری در دستگاه‌های مفهومی، معنایی متفاوت و گاه متضاد با یکدیگر دارند. ما در اینجا قصد نداریم این دو عبارت را متناسب با چارچوب فکری خود تعریف نماییم بلکه در تمامی متن سعی کردیم از همین زاویه به موضوع حداقل دستمزد به عنوان مبارزه‌ای که در راه تحقق آزادی و برابری گام برمی‌دارد، بپردازیم، به عبارتی تلاش برای افزایش قدرت جمعی مردم در مقابل هر حکومتی، شرط امکان پیشروی و حرکت در مسیر مبارزه با اشکال مختلف ستم خواهد بود. اتکاء به خرد جمعی و بی‌اعتباری هر شکلی از نمایندگی که از فراز سر مردم نماینده‌ی مصلحت عمومی است در مطالبه‌ی افزایش نرخ حداقل دستمزد ظهور و بروز مشخص می‌یابد. باید توجه داشت که جمهوری اسلامی در عین اینکه ویژگی‌های مختص به خود را دارد نهایتاً از منطق دولت-سرمایه تبعیت کرده و پس از سرنگونی آن، سپردن امور یا واگذاری قدرت به یک نظام سیاسی با همان منطق، امکان بازتولید ستم‌ها و مصائب متفاوتی با منطقی مشترک را پدید خواهد آورد. به این ترتیب مبارزه با جمهوری اسلامی به منظور سرنگونی که پیش‌فرض تمامی اقدامات خواهد بود باید هم‌زمان واجد آرمان آزادی و برابری، نه صرفاً در مقام یک شعار بلکه به عنوان عنصری درون‌ماندگار، باشد.

منڙپوڻ
Manjanigh

